

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث رسید به معانی محتمل در حدیث لا ضرر به حسب مفاد هیئت ترکیبی که معنای سوم را عرض کردیم تعبیر مرحوم شیخ اختیار فرموده اند و آن اینکه ناظر به نفی حکم ضرری باشد. یا به تعبیر دیگری به منزله حاکم باشد بر کلیه ادله اولیه. مجموعه احکام اولیه چه در کتاب چه در سنت اطلاقش را تقیید به لا ضرر بزنند. این بحث معنای دیگر. و عرض کردیم این معنا را مرحوم شیخ در رسائل فرمودند. در این اصول اخیر حالا قبلاً هم مطرح بوده است. اصولاً اهل سنت همین معنا را آورده اند در کتبشان. و بعد از شیخ هم معظم من تأخر مثل مرحوم استاد و آقای خویی و مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء و دیگران به دنبال همین معنا رفته اند. البته در کفایه نفی حکم به لسان نفی موضوع هم بود بالأخره نتیجه اش از این جهت با شیخ یکی است. که مسئله مسئله حکومت است. این معنای سوم. البته بر این معنا حالا یک اشکالاتی از طرف مثل مرحوم شیخ الشریعه بود که خواندیم چون شیخ چهار قرینه ذکر کرده بود چهار نکته آورده بود برای استظهار این معنا که ایشان در هر چهار نکته مناقشه فرموده بود و بعد هم معنای نهی را به اصطلاح فرموده بودند که گذشت.

مناقشات متعددی روی این مبنا شده است. و یک نواخت هم نیست. حالا اگر بخواهیم تمام آن مناقشات را یکی یکی بگوییم باز بعضی از مناقشاتش رویش مناقشه شده است این ان قلت و قلت ها ظاهراً با همین احتمالات قال فلان که محصلی هم ندارد. به جایی هم نمی رسد. نکته خاصی ندارد.

عرض کنم که مجموعه اشکالات یک دفعه به لحاظ تقریب مسئله به کلام شیخ است. مثلاً شیخ گفته است چون اراده معنای حقیقی معهول نیست لا ضرر چون در واقع یا باید به نحو مجاز در حذف باشد یعنی لا حکم. یا مجاز در کلمه باشد مراد از ضرر مثلاً حکم مثل سبب است. یا به علاوه سببیت و مسببیت یا خود حکم.

آن وقت بعد به ایشان البته ایشان گفته است یا علت تامه باشد یا مقتضی باشد یا معد باشد. بعدی ها که آمده اند یک مقدار اشکالات سر این است چون این معانی مجازی است احتیاج به قرینه دارد قرینه در کلام. یک سنخ مناقشاتی از این قبیل. علاقه سببیت و مسببیت در اینجا واضح نیست. حکم است حکم که منشأ ضرر نمی شود. تطبیق خارجی منشأ ضرر است. و الی آخر. مناقشاتی که به ذهن ما محصل روشنی ندارد.

بهرحال مرحوم آقای نائینی و دیگران اینها راه دیگری رفته اند که احتیاجی به این مسئله مجاز و این قبیل حرفها ندارد و حاصلش این است که این کلام که از شارع صادر می شود از مقنن صادر می شود لا ضرر، این معنایش این است که در قانون من ضرر نیست. هیچ حذفی هم نمی خواهد مجاز هم نمیخواهد. لا ضرر یعنی در قوانینی که من دارم ضرر نیست. متعارف است این مشکل خاصی ندارد.

پس بنابراین یک مقدار اشکالات از این قبیل است و جواب هایش هم از آن قبیل است که روشن شد و گفته شد یک مقدار اشکال معروف روی این مبنا کثرت تخصیص است چون معلوم نیست فقها در همه ابواب به لا ضرر تمسک کرده اند. عرض کردیم مرحوم شیخ الشریعه هم این اشکال را تعمیم هم داد. گفت عده ای از قواعد هستند که اصحاب گفته اند در موارد عمل اصحاب به آن ها عمل می کنیم و الا فلا. چون کثرت تخصیص دارند. خواندیم عبارت ایشان را. قرعه بود لا ضرر بود الی آخر. و توضیحاتش هم عرض کردیم قاعده میسور بود عرض کردیم خود قاعده میسور فی نفسه ثابت نیست عموم ثابت می شود. میسور لا یسقط بالمعسور ثابت نیست فی نفسه. قاعده قرعه هم عرض کردیم اطلاقش ثابت نیست. مشهور در اصحاب این است اما واقعیت ندارد.

لا ضرر هم از همین قبیل است مشکل لا ضرر هم در حقیقت همین است چون لا ضرر عرض کردم به طریق صحیح که به ما رسیده است به طریق معتبر در یک روایت واحده موثقه ابن بکیر و موثقه زراره. آن هم چون قضیه خارجی است شبهه دارد که ناظر به حکم

و لذا البته اصحاب حالا چون بعد هم متعرض می شوم خواسته اند بگویند در این قصه یک جانب حکم هم بوده است. پیغمبر شاید از این جهت خب خلاف ظاهر است. انک رجل مضارب به جانب حکم نمی خورد. مخصوصا اذهب فاقلعها و ارم بها این به جانب حکم نمی خورد. یک عده اشکالات این است که چون در خلال بحث های آینده هم این بحث خواهد شد آنجا متعرض این قصه می شویم. یک مقدار اشکالات این است که اصولا حدیث لا ضرر با این متنی که الآن معروف است اصولا به طریق واضحی به ما نرسیده است. آن که رسیده است در ذیل قصه سمره است و با آن مقدار از حکومت استفاده می شود. انصافا این اشکال قوی است. لکن چون اصحاب ما جمع کرده اند اینها با روایت قضی بالشفعه و قال لا ضرر آن خب در حکم کلی است. این را در آنجا قبول کرد هاند. نصافش باید این جور بدانیم لکن آن روایت اشکال سندی دارد و اضافه بر او احتمالی که من میدهم خود من اینکه لا ضرر را اضافه کرده است چون یک جو فقهای در آن قرن دوم پیدا شده بود. این جو بود که مثل شفعه و خیار و اینها را با لا ضرر درست می کردند. احتمالا این کار خود آن راوی باشد یا کار راوی بعدی باشد هر دو مجهولند. عقبه بن خالد باشد.

غرض این جو موجود بود. این ظاهرا روی جو ان زمان گفته شده است و الا ثابت نیست. بله اگر حدیث دعائم ثابت بود خیلی خوب بود این هم عرض کردم واقعا ما یک مشکلات تاریخی داریم چون حدیث دعائم قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار. ما لا ضرر و لا ضرار مطلق عن رسول الله فقط در دعائم داریم و مسلما هم دعائم از مصادر ما گرفته است. یعنی از مصادر امامیه. حالا مسلّم به این معنا که حالا بعضی از مصادر شاید اصحاب اعراض کرده اند مثلا کتاب قضایا و سنن ابو رافع. احتمال دارد آن وقت من توضیحش را چند بار عرض کردم ما یک مجموعه روایات داریم عن علی. ما داریم زیدی ها دارند. زیدی ها همین مسند زید دارند اهل سنت دارند انحاء مختلف ما عن امیر المؤمنین داریم که این هم خوب است البته زیاد کتابهایی اخیرا نوشته شده است. مجموعه مرویات عن امیر المؤمنین در ابواب مختلف را جمع کرده اند. لکن اگر یک کار تحقیقی می شد خیلی خوب بود. اینها دسته بندی می شد. که ما بتوانیم اینها را حد مثلا آن هایی که روایت سکونی است یک دسته باشد. روایت زید یک دسته باشد. ما ند تا صحیفه الرضا داریم. عن رضا عن آباء عن علی قال رسول الله اینها یک دسته بشود در نهج البلاغه مثلا داریم این هم دسته بندی بشه نامه ها یک جاشود. خطبه ها که جنبه این بوده است که روی جمعه یا غیر جمعه ایراد خطبه می فرمودند یک طرف شود. غرض این کار کار خوبی است. متأسفانه ما الآن نداریم. این خب بالأخره آقایان برخوردارشان این است که مثلا این روایت در دعائم است و سندش ضعیف است.

بحثی که ما می کنیم این نیست که سندش ضعیف است. ما می دانیم دعائم از مصادر ما گرفته است. این را توضیحا و کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم. در میان فرق فاصله شیعه اسماعیلی ها نه وجود روشنی دارند نه میراث های علمی روشنی دارند. مثلا زیدی ها دارند. حالا تا کجا می رسد بعد دیگر از زیدیت خارج است بحث دیگری است. فطحیه دارند واقعی ها دارند. اصلا اسماعیلی ها اصلا معلوم است من هنوز نمی دانم اسماعیل مدعی مقامی بود یا نبود همین افراد عجیب و غریب دور و برش جمع شده بودند و این حرفها را بعد در آوردند برای اسماعیلی ها. بهر حال اسماعیلی ها یک مشکل اساسی دارند که خود اسماعیل وضع روشنی ندارد. و علی کل تقدیر در زمانی که شیعه بهر حال فطحی ها و زیدی ها مشغول نوشتن بودند و روایت نقل کردند مکتب حدیثی برای خودشان تشکیل دادند حالا درست یا نادرست. اسماعیلی ها مکتب حدیثی ندارند اصلا. اصلا ما در روایت کسی را نداریم بگویند اسماعیلی است. یک راوی هم نداریم. بگویند کان اسماعیلیا. بله خطابی داریم. می گویند اسماعیل هم با ابو الخطاب رابطه داشته است. از اسماعیل که خبر نداریم. چون ابو الخطاب که مصدر غلوّ است باطل است دیگر. می گویند معتقد بود که امام صادق خدا سات و نماز و روزه و این حرفها را که ول کرد. محرّمات را هم که انجام می داد. غرض انواع ما یحتمل اینکه در غلوّ در این وجود نامبارک نا میمون وجود داشت. حالا آیا اسماعیل هم همین طور بود؟ می گویم دو تا روایت در کتاب کشی آمده است که حتی واسطه اش را هم گفته است. دلال این رابطه هم جناب مظفر بن عمر جوفی

است. بین اسماعیل و ابو الخطاب. عرض می کنم چون خیلی ما معلوماتمان راجع به اسماعیل کم است. خود اسماعیلی ها هم ندارند. عجیب است. در کتب مفصلی که نوشته اند که بعضی از کتب تاریخی شان است سی چهل سالی است که چاپ کرده اند خود آنها راجع به آن هم دارند. چند تا قیل دارند قیل که عبد الله بن میمون همان اسماعیل بوده است. و قیل اینکه این زنده بوده است. حالا خودشان امام مذهبشان هم قیل قیل. با قطع نظر از خود اسماعیل ایشان متأسفانه ما چیزی به نام روای اسماعیلی، خود اسماعیلی ها هم ندارند. یعنی فرض کنید مثلاً اسماعیل حدود سالهای ۱۴۰، ۱۴۵ فوت کرده باشد این کتاب دعائم الاسلام ۳۴۰، ۳۳۰، نوشته شده است. یعنی ۲۰۰ سال بعد از مرگ اسماعیل. ما در این فاصله ۲۰۰ سال هیچ راوی اسماعیلی نداریم. دقت می کنید؟

الآن عرض کردم بیشتر بحث می کنند کتاب مرسل است این درست است ما بعد از این مبحث که این مرسل است و قابل ارتباط نیست بحث را روی این بردیم مثلاً خود ذات کتاب شناخته شود. یک دفعه مثلاً می گوئیم اینها راوی داشتند راوی اش پیش ما ضعیف هستند یا مجهولند یا وضاع هستند یا کذاب هستند یک چیزی. اصلاً مشکل اینها که اصلاً راوی ندارند اینها. خود اسماعیلی ها راوی ندارند. حالا ممکن است ما در سالهای ۳۰۰ زمان شیخ کلینی یا قبلش یا بعدش دو راوی داشته باشیم که اسماعیلی مذهب باشند لکن ما به این عنوان نمی شناسیم. الآن ما کسی از روای را در میان راویان خودمان به عنوان اسماعیلی نمی شناسیم

س: خیلی عجیب نیست؟

ج: چرا خیلی عجیب است. لذا خوب دقت کنید، معنای آنچه که در کتاب دعائم آمده است مال ما است. مصادر ما است. خب روشن شود برای شما وجدانی شود. آن وقت اگر مصدرش از ما بود حالا آن پیش ما چقدر مشهور بوده است یا نبوده است قابل اعتماد بوده است یا نبوده است آن بحث دیگری است. آن وقت اگر چیزی مال ما بود و الآن دست ما نرسید در مصر قرن چهارم میانه های قرن چهارم رسید خب طبیعتاً بحث اینکه این تعبداً ثابت است نباید مطرح کنیم. چطور شده است اصحاب ما چنین چیزی را کنار گذاشتند؟ اگر بنا شود این مطلب پیش اصحاب ما بوده است حالا یا روایت سکونی بوده است یا در روایات فرض کنید مثلاً صحیفه الرضا بوده است بالأخره اینکه می گوید عن علی بالأخره یک جایی دارد این طور نیست که جعل کرده باشد. اگر هم جایی باشد از ما است از خودشان نیست. چون خود اسماعیلی ها چیزی ندارند. وضع کتاب دعائم برای ما روشن است. خب چرا اصحاب ما حذفش نکرده است این نقاط را ما الآن طرح می کنیم بعدها ممکن است در کتابها پیدا شود. احتمال قوی دارد بعدها در کتاب های درجه دو و سه پیدا شود عن علی قال رسول الله الآن نیست. و عرض کردیم فعلاً آنچه که داریم در مصادر عامه، کسی از عامه هم عن علی عن رسول الله نقل نکرده است.

در مصادر موجود خود ما هم نداریم. اما اسماعیلی ها مثلا از سنی ها گرفته باشند خیلی بعید است. خودشان که ندارند. ظاهرا از ما گرفته اند.

پس این نشان می دهد که یک مشکلی در لا ضرر و تلقی لا ضرر بین اصحاب بوده است. این مشکل است دیگر معنایش این است که مشکلی بوده است و الا چطور می شود اصحاب، لذا این مشکلی که در لا ضرر هست این است که این معنا به این سعه که اهل سنت هم استفاده کردند، البته نه همه اهل سنت، عده ای از اهل سنت که حدیث را به نحوی قبول کردند آنها هم که استفاده کردند در حقیقت چون حدیث را قبول کردند به یک نحوی و انشاء الله در خلال بحث های آینده هم سابقا اشاره کردیم اخیرا هم از کتب اهل سنت خواندیم یعنی اهل اوازیه. واقعا نشان می دهد که در فقه خیلی تأثیرگذار بوده است این معنا. به جای این اشکالاتی که شده است البته کثرت تخصیص چون بعد هم می آید. به جای این اشکالات یک اشکال اساسی دارد اصلا اینکه مثلا در عده ای از موارد شیخ و دیگران فرموده است بله خوب دقت کنید چون من این بحث را آن روز نشد که توضیح بدهم در ذهنم بود نمی دانم چه شد یک بحث دیگر پیش آمد یادم رفت.

این که مرحوم شیخ الشریعه در ذیل عبارت شیخ الشریعه که مثلا نظائر این عبارت در روایت آمده است شیخ انصاری فرمود که شیخ الشریعه فرمود نیامد من آنجا می خواستم یک توضیحی مربوط به انجا است. این عبارت اگر مراد شیخ لا ضرر باشد خب نیامده است در روایت. این که اگر مرادشان لا ضرر باشد که نیامده است. در روایت معتبر یک دانه آمده است فقط. آن هم قصه سمره. عرض کردم اگر کسی هم پیدا شود خیلی ملا لغتی شود در آن هم شبهه کند دیگر آن هم از بین می رود. به زور همان یکی را باید نگه داشت. چون متن سمره پیش ما آمده است در بعضی هایش هم نیست لا ضرر. اصلا نیست لا ضرر کلا نیست. سه تا متن از قصه سمره آمده است. سه چهار متن از قصه سمره در مصادر اهل ع امه آمده است همه هم از ابی جعفر محمد بن علی. سه چهار متمن در کتب اهل سنت آمده است همه عن ابی جعفر در هیچ کدام از آنها نیست. حالا در این ما تو یکیش هست یا تو دوتا هست در آنها هیچ کدامش نیست. اگر کسی بنا بشود خیلی ملا لغتی باشد و اشکال کند ممکن است بگوید اصلا این یکی هم ثابت نیست. این یکی هم ثابت نباشد اصلا نداریم حدیث لا ضرر کلا نداریم. چون آن متنی که داریم کتاب دعائم است که ضعیف السند است صدوق هم آورده است که واضح است از کتب اهل سنت گرفته است. نمی دانم قضی بالشفعه و قال آن معلوم است که وضع روشنی ندارد سندش هم ضعیف است. یک روایت دیگر هم عقبه بن خالد سندش ضعیف است. این کل روایات لا ضرر خب این که کاری نمی تواند بکند این مقدار.

این که مرحوم شیخ می گوید موارد ورود در روایات اگر مرادش این است حق با شیخ الشریعه است. موارد ورودی ندارد. اما اگر مراد شیخ چیز دیگری است که می گویم آن روزیادم رفت بگویم مراد شیخ باشد که در خلال روایات اشعارات به این است. بله هست. اذاکان یضرّه ذلک می گوید قیام نمی تواند بکند. یضر به القیام. این است اشعارات به لا ضرر هست. دقت کنید اشتباه نشود. و ذکر لا ضرر به اینکه ائمه فرمایند که فلان، مثلاً می گوید که من تیمم بکنم یا خیر امام می فرماید که لا ضرر پس برو تیمم کن. شبیه این عرض کردم در یک روایت باز در دعائم هست. متأسفانه. که کاملاً واضح است از ما است. باز هم در مصادر ما نیست. اینکه دیوار همسایه درست می کند و امره یحدم الجدل قال رسول الله قال ذلک قول النبی لا ضرر و لا ضرار و امره باعاده بنائه. این هم خوب بود. این هم متأسفانه ظاهراً شیخ این را هم ندیده است. چون زمان شیخ هنوز دعائم مطرح نبود. یا اگر هم مطرح بود شاید شیخ نظر مبارکشان، دو تا روایت در دعائم است که به درد باب لا ضرر خوب می خورد. خیلی مفید بود هر دو هم واضح است که از طریق ما است هر دو هم الآن در طرق ما نیست. لذا عرض کردم انصافش این صاحب کتاب دعائم مرد ملایی است خیلی ملا است و خوب هم مصادر داشته است. لکن چون مقید به اینها اسماعیلی ها در حقیقت مقید به ائمه اهل بیت نبودند یعنی ائمه متأخرین، لذا به همان چیزهایی که به نحو نوشتار پیششان بود اکتفا می کردند. احتمالاً این توسط ائمه متأخر ما برداشته شده است. هر دو برداشته شده است. احتمالاً و الا نمی شود در مصادر ما باشد فعلاً به ما نرسد. یعنی انصافاً دو مورد لا ضرر در کتاب دعائم هست که فوق العاده مفید است و فوق العاده به درد ما نحن فیه می خورد و لکن نداریم. متأسفانه نداریم.

پس اگر مراد شیخ این باشد که این در روایت دیگر آمده است اگر این آمده بود که خیلی مشکل حل بود و لذا اگر این آمده بود حتی قمی ها هم لا ضرر را نقل می کردند. مثلاً پنج مورد شش مورد امام به لا ضرر تمسک کرده است برای حکومت بر احکام اولیه. این خیلی خوب بود هیچ مشکل نداشت. مثلاً ما در خیار غبن که الآن مهمش هم تمسک به لا ضرر است ما روایت نداریم در خیار غبن اصلاً. اصلاً روایت نداریم حالا تمسک به لا ضرر شده باشد یا خیر. مثلاً در خیار غبن داریم غبن المسترسل سحت. مسترسل در لغت عرب الآن هم عرب ها علی رسلک می گویند. یعنی آرام آرام باش می گویم خیلی تند نشود مسترسل کسی که خودش را در اختیار شما قرار می دهد هر چه شما می گوید قبول می کند. می گوید چه به چه است انسان شما خیانت نکنید. می گوید کتاب چند است می گوید ده هزار تومان خب خیانت نکن. کتاب در بازار قیمتش هزار تومان است. غبن المسترسل سحت. فقط این را داریم که این کار حرام است. اما اینکه خیار دارد اصلاً نداریم. اصلاً خیار غبن را ما نداریم. و هکذا روشن شد پس این که شیخ فرموده است اگر نظرش استدلال امام به این حدیث

ب اشد در عده ای از موارد که لسانش حکومت است کاملاً نافع است بر این احتمال. لکن چنین چیزی نداریم حق با شیخ الشریعه است که نداریم.

اما اگر مراد شیخ اشعارات باشد داریم بله در ابواب فقه داریم. لکن این اشعارات هم به آن حدی باشد که ما یک مبنا بگذاریم مسئله حکومت خیلی مشکل است. و لذا می بینیم امثال مثلاً مکتب قم حتی مکاتب قبلی، در حقیقت یک مقداری که شیخ حرف هایشان در لا ضرر برداشته است همان مبسوط و خلاف است از آنجا تصری پیدا کرده است به بقیه کتب فقهی شیعه. و الا در متون اصلی کم شاید در نهاییه شیخ هم خیارغبین باشد الآن دقیقاً در ذهنم نیست. و الا در متون اصلی نیست. چون در روایت نیست آنجا هم نیست. یعنی در فقه اصلی ای که در مثل مثلاً قم و اینها بود.

کیف ما کان تا اینجا روشن شود این اشکالات به این تمسک خوب است. یعنی این اشکال به اینکه ما از مجموعه اجوا فقه زمینه های فقه شیعه این معنا را استظهار نمی کنیم. دیگر نمی خواهد اشکال اول و ثانی و ثالث و رابع و حذف و مجاز و این حرفها نمی خواهد. انصافاً این اشکال وارد است. این اشکال خیلی قوی است. چون عرض کردم در مبنای شیعه فقط یک حدیث معتبر است. و آن هم کاملاً واضح نیست که مسئله مسئله تخصیص حکومت بر احکام اولیه باشد. گفته شده است بعد چون بعد تطبیقش را بحث می کنم آنجا انشاء الله اشاره می کنیم.

س: حالا از جهت سند فقط یک حدیث معتبر از جهت تجمیع شواهد احادیث معتبر نمی شود

ج: می گویم مشکل این است که کتاب دعائم اصلاً در اختیار اصحاب نبوده است. بلکه وقتی در دعائم هست در روایات ما نیست شاید یک عامل ضعف باشد. چطور می شود اصحاب ما حذفش کنند؟ مقدمات اولای آن این بود که خود صاحب دعائم که اسماعیلی است میراث خاص ندارند. چون ممکن است بگوییم میراث خاص خودش روات اسماعیلی. من مقدمه را اول عرض کردم که اسماعیلی ها، ما هم الآن یک راوی نداریم گفته باشد اسماعیلی است یا متهم به اسماعیلی. شرح حال خودشان هم که نگاه می کنیم چیزی ندارند. پس از ما گرفته است. اگر از ما گرفته است پس این عن علی بوده است. کجا رفت این روایت؟ عرض می کنم سنیها هم بالاتفاق هشت سند نقل کردیم شاهد و وارد و اینها نقل کردیم عن علی ندارند. ما هم که الآن نداریم. قطعاً هم اسماعیلی ها خودشان میراث ندارند قطعاً هم از سنی ها نگرفته اند و از ما گرفته اند. یک تطبیق قشنگی هم داریم باز هم آن نداریم. آ» تطبیقی که آن ها دارند شبیه آن از عمر هست لکن تطبیق لا ضرر در آن نشده است. لکن در مصادر علمی شان هست. تطبیق لا ضرر کرده است همان مسئله حائط و بناء حائط و اینها را چرا

اما ما الآن نداریم از امام صادق نداریم از ائمه علیهم السلام نداریم. لذا این و یک اشکال دیگر هم که چون بعد خواهد آمد کثرت تخصیص. این در حقیقت کثرت تخصیص اشکال مستقلی نیست. ما وقتی ریشه های مطلب پیدا کردیم خود به خود کثرت تخصیص روشن است. ما می دانیم مکتب قم تعبد داشتند عین نصوص را نقل کنند. این واضح است. این مطلب هم در نصوص نبوده است نقل نکرده اند. بعدی ها مخصوصا بعد از شیخ، ابتداء بر از شیخ طوسی است بعد به اشتراط بعد از علامه. می برداشتند روی قاعده و اصول اجتهاد این کار را کردند. نه روی تلقی اصحاب. نه روی ارتکاز اصحاب. روی قاعده به قول شما مجموعه شواهد لا ضرر را پیغمبر فرموده است. پس ما بیایم این را حاکم قرار دهیم بر ادله اولیه احکام. روی قواعد این را گفته اند. خب طبعا فقهای بعدی ما که آمده اند خب عده ای شان گفته اند تحقیق کرد هاند دیده اند در کلمات قدما نیست. و التزام به این دهند.

مثلا فرض کنید آمده اند گفته اند ما لا ضرر را در محرمات دیگر جاری نمی کند. یک کسی بوده است که اگر الآن شراب نخورد در ضرر واقع می شود. این دیگر لا ضرر را در محرمات ما یا لا ضرر را در احکام وضعی خاصی که هست. مثل فرض کنید اگر نستجیب بالله زنا نکند در فشار می افتد زنا کرد ضرر می افتد. بچه دار هم شد بگویم لا ضرر می گوید این بچه اش نیست بگویم این جا ها عمل نمی کند لا ضرر. و غیرش مواردی که اصلا لوازم اینها که موارد بعیده هم هست. موارد فلان کثیری ما در ابواب داریم که اصحاب ما عمل، غیر از اینکه عده ای از احکام به قول خودشان ذاتا ضرری است مثل خمس و زکات و صدقه و جهاد و الی آخر. این اشکال هم احمد بن حنبل هم دارد.

خب برگردیم به مجموعه شواهد. همچنان که شما می فرمایید شواهد هست ما نگاه می کنیم بزرگان ائمه شأن اهل سنت از قرن دوم و سوم به بعد آن هم قبول ندارند. مهم ترین حدیثی را که قبول دارند ظاهرا می خورد به سال های شصت و هفتاد در مدینه. از آن طرف هم قصه معروفی در مدینه از عمر نقل کرده اند از آن طرف هم ما می دانیم تأثیر عمر بر فقه اهل سنت خصوصا فقه مدینه. خب این شبهه قوی می شود به عکس این تصور. این یک تفکری بوده است که از نظر سیاسی و اجرایی عمر وارد تفکرات اسلامی کرد که ما اصطلاحا اسم آن را می گذاریم حسبه یا حسبه. محتسب. محتسب این است. یکی از کارهایی که ابتدائا نقل می کردند عمر انجام داد و مسلما امیر المؤمنین انجام دادند و آن حالت حسب است. یعنی خود حاکم در می آمد در خیابان در بازار کسی منکری انجام می داد کار غیر صحیح انجام می داد ربایی چیزی جلوی او را همان جامی گرفت. دیگر احتیاج به دادگاه و حکومت و این حرفها نبود. خود حاکم اسلامی که بعدها تدریجا این یک سنت شد و تدریجا جزء یکی از مناسب دولت شد اصلا. اصلا دیوان حسبه بود. دیوان حسبه مثل همین گشت هایی که الآن در ایران درست شده است شبیه اینها. اینها کارشان این بود. بعد تدریجا این را منسجم هم کردند. این معالم القرب فی احکام الحسبه اگر

دیده باشید انصافا خیلی کتاب لطیفی است. تمام شغل ها عده ای از شغل ها آنجا بوده است که الآن خود عرب ها هم نمیفهمند این شغل چیست. مثلا شغل کله پزی. کسی که محتسب است باید کله ز این طور باشد آن طور باشد همه خصوصیات را نوشته بود. مثلا دیگش این طور باشد کله ای که آورده است این طور باشد ظرفش این طور باشد کاسه ای که غذا می دهد این طور باشد همه را دارد در این کتاب. حتی محتسب بر وعاظ. کسی که منبر می رود و روضه خان است و مردم را ارشاد می کند باید این صحبت ها را در منبر بکند. محتسب بر وعاظ و مرشدین و مبلغین را هم آورده است. تمام این دیوان حسبه را آنجا، کسی که آهنگر است این کار را بکند کسی که بنا است این کار را بکند.

ببینید تدریجا این به شکل دستور العمل قانونی در آمد. اولش خیلی بسیط بود اصلا یک دیوان مستقلى شد. مثل همین گشت هایی که الآن هست. اصول پیدا کرد قانون پیدا کرد شکل پیدا کرد اسمش شد محتسب خب این به اصطلاح این کار شد عرض کردم این مثلا به زمان عمر هم نسبت داده اند این به ذهن ما می آید که این کار در مقام اجرا شد. بعد هم از پیغمبر نقل کردند بعد از آن هم آمدند گفتند این نقل از پیغمبر ثابت نیست. ما هم از امام باقر نقل کردیم که آن عادتاً بعد از اینها میشود. از پیغمبر نقل کردند لکن آن هم بیشتر در مقام اجرا است. بعد هم دیگر الی ما شاء الله هفت هشت تا طریق از پیغمبر نقل کردند که هیچ کدام از آنها پیش ما نیست. فقط اسماعیلی ها عن علی نقل کرده اند که آن هم باز پیش ما نیست. یعنی مجموعه را که آدم پهلوی هم می گذارد به قول شما برای عده ای می گویند که مجموعه شواهد کافی است عده ای به عکس می گویند که این شواهد به عکس است اصلا جوری است که آدم بیشتر اعتقاد پیدا می کند که ثابت نیست. مقدار ثابتش همان مقدار اجتماعی و اجرایی است. دیگر اشکال کثرت تخصیص است و اشکالات دیگر.

در حقیقت باید این را گفت در میان اهل سنت هم قطعا ثابت نیست عرض کردیم جو فقهی شان بیشتر با ثبوت است. بهرحال به قول شما با مجموعه شواهد گفتند حدیث حسن لغیره صحیح لغیره بعضی ها حدیث حسن بعضی ها صحیح غرض درستش کرده اند با لغیره بودن درست کرده اند. چون واقعا به درد فقه می خورد نه اینکه سابقا

س: ... نقل کرده است از طریق عامه قبول نداشته است آن نقل را یا قبول داشته است.

ج: ظاهرا صدوق نقل کرده است برای احتجاج به عامه.

س: خب یعنی داشته دیگر

ج: معلوم نیست چون خود آنها مضافاً که نحوه استدلالش به حدیث خیلی عجیب است. از آن بدتر استدلالش به حدیث است. آن نقل کرده است با متن لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام که شواهد اصلاً فی الاسلام را تأیید نمی کند. بعد فی را هم به معنای سببیت گرفته است. به سبب اسلام. این جور معنا کرده است.

این جور معنا کرده است که اگر کسی مرد وارث او کافر باشد ارث می برد مسلمان باشد ارث نمی برد. آن به سبب اسلام ارث نبرد. پیغمبر فرمود لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. معنای عجیبی است اصلاً. استدلال غریبی است. استدلال به لا ضرر در این مقام جزء غرائب است اصلاً لفظ استدلال ایشان. لذا به ذهن ما می آید چون شأن صدوق بعید است ایشان اصلاً در عبارات قدمای اصحاب ما به عنوان الفقیه ابی جعفر از او یاد شده است. ما چون شأن ایشان را اجلّ، استدلال خیلی عجیبی است. که اگر این وارث کافر بود ارث می برد چون پدرش هم کافر بود اما اگر مسلمان بود ارث نمی برد. آن وقت پیغمبر فرمود لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. این نیست که انسان به خاطر اسلام ضرر کند. این به خاطر اسلام ضرر کرد. پس ارث می برد. اصلاً استدلال به این حدیث با این معنا فوق العاده عجیب و غریب است. و لذا من فکر می کنم نه فقط حدیث روی مذاق عامه آورده است نحوه استدلالش هم به مذاق عامه می خورد. گفت چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد. این نحوه استدلال به همان تفکرات عامه می خورد. اصلاً خیلی عجیب و غریب است به فقیه نمی خورد این جور استدلال کردن که اگر تو وارث کافر باشی ارث می بری کافر نباشی مسلمان باشی بنا بر رأی آنها ارث نمی بری. اگر ارث نبردی تو به خاطر اسلام در ضرر افتادی. پس ارث می بری. خیلی فکر می کنم عجیب و غریب است نحوه استدلال ایشان. و فکر هم نمی کنم صدوق جای دیگر اصلاً همین مطلب را گفته باشد یا اعتقاد داشته باشد. همین جا در باب توارث اهل ملتین آورده است ایشان. خیلی بعید می دانم اولاً خیلی بعید می دانم که ایشان قبول چون جای دیگری آورد اگر قبول داشت. ثانیاً این جور فهمیدن را هم بعید می دانم. به نظرم با لغت عامه صحبت کرده است. با زبان آنها و الا اینکه هیچ فقیهی ملتزم به این معنا که نمی شود. اینکه خیلی معنای عجیبی است. با لا ضرر اثبات کنند که وارث کافر ارث می برد اگر مسلمان شد. خیلی عجیب است.

بهر حال حرف صدوق بهیچ وجه قابل قبول نیست و شواهد را عرض کردیم این هم نکته اساسی پس راجع به آن اشکالات کثیره یک مقدارش را بعد متعرض می شویم در خلال بحث ها انصافش اگر ما برگردیم به مصادر اولیه عرض کردم در این روایت عقیبه بن خالد که من فکر می کنم تصرف خود شخص ایشان است. حق با شیخ الشریعه است. چون یک نحوه کار فقهایی است نه اینکه روایت باشد. بودند عامه تمسک می کردند به حدیث لا ضرر برای شفعه. این هست بودیم. یک نحوه جوّ فقهایی است در آن زمان. این درست است.

.....

حالا چون خود عقبه بن خالد هم هست بعدش محمد بن عبد الله بن هلال است که هر دو شناخته نیست. آیا محمد این اضافه کرده است عقبه اضافه کرده است. ظاهرا اضافه کرده است. بعید است چون هیچ جا ما شواهد بر این حدیث نداریم. فوق العاده بعید است. کیف ما کان این هم تا اینجا راجع به این. لذا به ذهن ما می آید که انصافا این معنا بسیار معنای یعنی این معنا ممکن است دلیل می خواهد. حمله به این معنا که توش مجاز دارد نه مجازی هم نه دلیل می خواهد. بالفعل هم عامه اراده این معنا کردند. مشهور بین فقهای عامه اراده این معنا است. این است که مرحوم شیخ یعنی معهود و ظاهری که بین علمای اسلام بود همین معنا است. آن هایی که قبول کردند. و انصافا این جهتش درست است.

انما الکلام آیا روی حسب مصادر، مصادر اهل سنت هم که مشکل داشت. توضیحش را دادیم. روی مصادر ما قابل قبول است این معنا انصافا با این هایی که الآن دست ما هست مشکل است. نمی خواهم بگویم امکان ندارد. این مقداری که الآن دست ما هست مشکل است. بله اگر مطلب دعائم ثابت بود خیلی خوب بود.

س: همه را متعرض نشدید مریضی بود که یک کسی فروختش بعد یک کسی آمد

ج: این بحث دیوار را هم بنا بود بعد متعرض شویم دیگر خواندیم این عبارت را اکتفا کردیم. این فروع را حالا شتر مریض الآن در ذهنم نیست در وقتش گفتم بعضی از فروع هم هست شاید بعد متعرض شوم. یکیش دیوار بود.

س: تسریع می کنند که هذا ضرار.

ج: بخوانید سندش را هم بخوانید فقط به متن اکتفا نکنید

س: محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن یزید بن اسحاق عن اسحاق شعر عن... فی رجل... دراهم... اشركت فيه رجلین درهمین... فقضی

ج: احتمال دارد امیر المؤمنین باشد.

س: این اتفاق افتاد که شتر خوب شد. و قال لصاحب درهمین خمس ما بلغ فابی قال ارید... فقال لیس له ذلک فقد اوتی حقه اذا اوتی

خمس

ج: البته ضرار یعنی از جهت اینکه باید کشته شود آن. خود آن شعر و هارون و حمزه خیلی وضع روشنی ندارند. حالا هارون و حمزه شاید بهتر باشند این دو تا هم پشت سر هم هستند.

بهر حال فعلا این روایت را الآن به ذهنم می آید که نمی دانم نخواندیم اما این ضرار بیشتر روی جنبه خارجی است باز. همان نکته ای که عرض کردیم. این راجع به این مطالبی که مناقشاتی که می شود پس به نظر من مناقشه اساسی ثبوت حدیث در این وضع است. این اشکالات بعدش قابل جواب است. انصافا ثابت نیست. شواهدی هم که ائمه علیهم السلام به حدیث تمسک کرده باشند به خود لا ضرر بسیار ضعیف است نداریم که الآن و اما اشعارات به ضرر چرا داریم. لکن چون مسئله ضرر و ضرار یک مسئله وجدانی و ارتکازی است این اشعارات به حدی باشد که بخواهیم تفسیر حکومت کنیم مشکل است. این مقدارش مشکل است. آن وقت من توضیح مطلب دیروز هم عرض کنم چون مطلب یک کمی ناقص ماند ما عرض کردیم این آقایان که می زنند به نفی حکم، این حکم را ما در هفت مرحله اش بررسی می کنیم سه مرحله مبادی جعل که ملاکات و حب و بغض و اراده و کراهت باشد. سه تا هم مرحله متأخر است. دیروز عرض کردیم کسانی که به حکم می زنند مرادشان مرتبه فعلیت نیست. نباید باشد. مرتبه فعلیت عرض کردیم از مراحل متأخر از جعل است و آن جایی است که ارسال رسل و انزال کتب باشد. اگر حکم رسید به مرحله ارسال رسل می شود فعلی. قبل از آن فعلی نیست. خوب درست است این حرف. لکن اینکه مثلا ما لا ضرر را به این مرتبه بزنیم این هم امکان دارد ولی متعارف نیست. آن وقت این معنایش این است که اگر یک حکمی ضرری بود آن مثلا شارع مثلا گفته است غسل را مطلقا واجب کرده است. اما اگر ضرری بود آن حکم فعلی این است که غسل برداشتند شده است. و الا حکم در مقام جعل مطلق است. این متعارف نیست. چون مرتبه فعلیت حکم بر می گردد به مسائل ایصال و رسانه. اما برگردد به امور واقعی مثل مثلا عجز، حرج، ضرر، بی پول بودن. شما اگر بی پول بودید این حکم در حق شما فعلی نیست. این خیلی غیر متعارف است. اگر ابلاغ کرد می شود فعلی. نکرد می شود غیر فعلی. دقت کنید ابلاغ کرد یا نکرد. اما اینکه اگر زکات را ابلاغ کرد و شما پول نداشتید. بگویید حکم است اما در حق شما فعلی نمی شود. خیلی خلاف ظاهر است. مرحله فعلیت دایر مدار ابلاغ و رسانه ای کردن است. اما دایر مدار امور واقعی باشد مثل نقص، مثل فقر، مثل بی پولی مثل اینکه مثلا در کوهستان هستی یا شهر. اگر کوهستان هستی حکم فعلی نیست در شهر هستی حکم فعلی است. مهم آن است که آن حکم ابلاغ شده است یا خیر. می خواهید کوهستان باشید یا جای دیگر. خلاف ظاهر است که اموری که مربوط به رسانه نیست در فعلیت تأثیر داشته باشد. مرحله بعدی تنجّز است. مرحله بعدی عرض کردیم وصول به انسان است. وصول به مکلف است. ممکن است لا ضرر را در این مرحله تأثیر بگذارد؟ امکان دارد. باز هم متعارف نیست. باز هم امور واقعی در مرحله تنجّز متعارف نیست که مؤثر باشد. چون مرحله تنجّز قوامش به وصول است به علم است. آن قوامش به رسانه

ای کردن است این قوامش به علم است. تنجز تابع علم شما است. تابع وصول است. به شما برسد یا خیر. اما اینکه به شما رسید اما فقیرید. فقر بیاید در تنجز تأثیر بگذارد امکان دارد ولی متعارف نیست. یا مثلاً به شما رسید در کوهستان هستید. بگویید در کوهستان متنجز نمی شود. بعید است. امکان دارد. تنجز چه تأثیری دارد از نظر قانونی؟ سابقاً هم گفتیم چند دفعه هم گفتیم. تنجز تدثیرش این است که موضوع می شود برای احکام جزایی.

یعنی احکام جزایی وقتی برای شما بار می شود که تنجز باشد. اگر حکم باشد تنجز نشود حکم جزایی بار نمی شود. مثل رفع عن امتی ما لا یعلمون. اگر حکم باشد بنا بر این معنایی که گفته شد تنجز تدثیرگذار است در این جهت. ت موضوع احکما جزایی درست می شود. حکم منجز شد شما مخالفت کردید این عقوبت دارید. اما حکم منجز نشد شما مخالفت کردید. پس تنجز تأثیرگذار است در احکام جزایی. روشن شد؟ اینکه صفات شما بی پولی با پولی، در کوهستان باشید یا نباشید، ضرر باشد یا نباشد، حرج باشد نباشد، اینها بیاید تأثیر بگذارد در تنجز خلاف قاعده است. معقول هست اما متعارف نیست. این تأثیرگذار باشد در احکام جزایی. این خلاف قاعده است. پس بنابراین از آن موارد سبعة می ماند این دو مرتبه اخیر که خلاف قاعده هستند امثال چرا معقول است. آن مبادی جعل هم مشکل کار مبادی جعل البته وقت تمام شد ظاهراً من نتیجه اش را بگویم فردا استدلالش. ظاهراً می خورد به مقام جعل. اگر کسی قائل باشد که نفی ضرر ناظر به نفی حکم است باید ناظر باشد به مقام جعل. به مبادی هم نباید بزنند. امکان دارد نمی خواهم بگویم ندارد اما عادتاً به مبادی جعل زده نمی شود.

به آنچه که زده می شود به مرحله های خود جعل است. نه مبادی جعل است نه به دو مرتبه ای که بعد از جعل است که فعلیت و تنجز باشد. به امثال هم احتمال دارد. در مقام اجرا احتمال دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين